



سروش دباغ؛ رقصنده با رقص

محسن سنگی

۲۵ بهمن ۱۳۹۹ - ۲۰:۱۶

سروش دباغ به تازگی مطلبی در خصوص رقص نوشته که لبریز از فصوص (جواهر) سنت است.

او به غزالی رجوع می کند و غزال وار با غزالی رقص اندیشه می کند. غزالی تهافت الفلاسفه را لحظه ای از ما می رباید و دلر با می کند؛ وقتی نظر او درباره رقص را روی سن آورده و به رقص وامیدارد آن هم با قلم اش که قلم مو است! او خودش غزلی فلسفی است. رقص فلسفه و ادبیات و عقل و عشق است. چه هنری! او نوریسنده است آن هم با پارچه های تازه و نخ های نو. بیهوده نیست Author به معنای نویسنده با Authority به معنای مرجعیت و اقتدار گره خورده است.

نویسنده صرفا یک تایپیست نیست. یک ماشین نیست. ماشین نوشتن نیست بلکه نوریسنده است و از نو می ریسد و می رسد.

او وقتی سروش دباغ است که پایی در ادبیات دارد و پایی در فلسفه (پروژه فلسفه-ادبیات) و دل در گرو عشق، نخ ها را به رقص وامیدارد؛ کلمات را می گویم!
انگار که چنگ یا تار می نوازد؛ خواننده را هم به رقص ترغیب می کند. شاید نرقصی اما دستت را می گیرد و تو را دعوت می کند.

او رقص تغییر و تغییر رقص است. رقص را از معنای روزمره اش تا معنایی مقدس یا معماگونه برمی کشد و درست با همین معمافکنی و معناآفرینی است که راززدایی و قداست‌زدایی می کند.

آرام و حکیمانه به حقیقت فرصت آمدن بالای سن و رقصیدن می دهد تا حضار برای او کف بزنند آن هم در سالنی که خردمندان و زندگی‌اندیشان و زندگی‌کیشان نشسته اند؛ آنها که در پی شادی و آزادی اند و از خشونت و تعصب و لجاجت و حذف و سرک‌کشیدن در حریم خصوصی افراد و زیرآب‌زنی و حسادت و حقارت دورند.

حین خواندن بیشتر نوشته‌های سروش دباغ

رقص طلب و رقص طرب، هر دو به من دست می دهد.

سنت را از گور درآورده و به رقص می آورد. زندگی‌بخشی شجاعانه تر و سخت تر از این؟ سنت را به امروز آوردن و برپاساختن آن هم به رقص با کلامی آهنگین که مثل همیشه نقاشی با کلمات است. سروش دباغ این کار را درباره رقص کرده است.

اگر برای بسیاری از ما، سنت سرد و یخ است (منجمد و متجمد) که نمی توان روی آن حتی راه رفت، سروش دباغ اما روی آن می رقصد. رقص کلام او به سنت و واژگان کمک می کند بیش از خود باشند؛ بیش از آنچه خود تصور می کرده اند و تصور می شده اند؛ بیش از آنچه تا اکنون و امروز بوده اند و به اندازه فردا؛ فردا که همیشه ناتمام و همیشه نیامده است. متن هایش باز هستند و سویه عرفانی اش در کنار تمام دقیق المنظری های منحصر بفردش به این وضع معنای بیشتری داده است. او به زبان فارسی غنا می بخشد. چنانکه متن او همچون یک تابلوی نقاشی، بی آنکه سخن بگوید چنین نشان می دهد: فارسی، زبان اندیشه و فلسفه است.

رقص او، سماوی و سماعی است اما زمین و آسمان را به هم می دوزد؛ معنویت و مدرنیته را. او چنین خیاط حیات بخشی است.

او تک است. تکین و منحصر بفرد و البته تنه‌است. روشنفکر دینی است که از همه جا به او حمله می شود. او همه دین را تعبد نمی داند و همه مدرنیته را تعقل و چه خوب گفت مغالطه کنه و وجه می کنند برخی مخالفان جمع عقل و دین. این یک رقص ماهرانه است که تنها برقصی و چنین همه را مجذوب کنی. متمایز برقصی و حتی تکرارت طراوت داشته باشد) به قول سهراب سپهری، «طراوت تکرار» یکی از بهترین صورت‌های تحقق «طراوت تکرار» را در رقص می یابیم!

و در نهایت؛ سروش دباغ؛ رقصنده با رقص است.

او خدای بی صورت و بی صوت را به صدا و رقص می دارد؛ موسیقی خدا!

پی نوشت

مغالطه کُنه و وجه یعنی بخشی از چیزی را به عنوان همه آن چیز تعمیم دادن. مثلا تعبد بخشی از دین و حتی بخش بزرگ تر آن است نه همه آن و اگر کسی بگوید دین جز تعبد نیست، مغالطه کرده است.

محسن سلگی

سروش دباغ

زبان رقص



تحریریه دین آنلاین

دنبال کردن

اولین نفری باشید که نظری می گذارد

نام*

ایمیل @

من ربات نیستم

reCAPTCHA
هریکمرومی - شرایط

ارسال

0 نظر

